



پیغام عشق

قسمت هفتصد و پنجاه و ششم





خلاصه شرح غزل ۳۰۷۴ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۵ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

مسلم آمد یار مرا دل افروزی

چه عشق داد مرا فضل حق، زهی روزی

وقتی در برابر اتفاق این لحظه تسلیم شدم و فضا را باز و مرکز را عدم کردم، خدا که یار دائمی من است و می‌خواهم با او یکی شوم از بخشش و دانش خود به من برکت بخشید و هشیاری نظر و عشقی را که بخاطر هم‌هویت شدن با چیزها از دست داده بودم به من بازگرداند و روشن کردن مرکز را حتمی نمود. عجب عشقی است این عشق جدید و چه روزی مبارکی است این فضل الهی.

[اشتباه است که فکر کنیم چیزهای این جهانی که دائماً در حال تغییر و از بین رفتنی هستند قطعاً و حتماً می‌توانند ما را خوشبخت و دلمان را روشن کنند. آن چه قطعی ست تنها فضل الهی است که با عنایت خدا و زندگی و عدم کردن مرکزمان به دست می‌آید، تا جایی که دیگر هیچ همانندگی باقی نمی‌ماند و دل افروزی یار در مرکز ما هم جای می‌گیرد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

اگر سرّم برود، گو برو، مرا سرّ اوست

رهیدم از کُله و از سرّ و کُله دوزی

اگر با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، سرّ من ذهنی‌ام را که عقل ذهنی در خود دارد از دست بدهم با از دست رفتن او موافقت می‌کنم؛ زیرا من عقل من ذهنی را که سبب محرومیت از فضل ایزدی می‌شود نمی‌خواهم. من سودای برکات زندگی را در سر دارم و می‌خواهم فضای گشوده شده و مرکز عدم، سرّ من شوند و عقل خداوند، عقل من شود. بدین ترتیب از سرّ من ذهنی و کلاه دوزی برای ذهن که ناشی از بلند شدن روی من ذهنی و مقاومت است رهایی پیدا می‌کنم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

دهان به گوش من آورد و گفت در گوشم

یکی حدیث پیامومت، پیاموزی؟

وقتی سروصدا و هیاهوی من ذهنی‌ام با فضاگشایی من خاموش شد، توانستم با مرکز عدم صدای خدا را که در گوشِ دلم نجوا می‌کرد بشنوم. من ذهن را خاموش کردم و او از طریق من این سخن را گفت: «می‌خواهم یک حدیث یا یک درس به تو یاد بدهم که حتماً باید آن را یاد بگیری.»

[از جمله درس‌های خدا این بود که نمی‌توانم با عقلی که از همانیدگی‌ها و چیزهای این جهانی گرفته‌ام از بدبختی‌های من ذهنی خلاص شوم بلکه باید به فضل الهی و روزی حق که همان عشق جدید و دل‌افروزی خدا در وجود خودم است رو کنم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو آهوی ختنی خون تو شود همه مُشک

اگر دمی بچری تو ز ما به خوش‌پوزی

*خوش‌پوزی: پاک‌دهنی

ای انسان، تو مانند آهوی ختن هستی که خورش به مُشکِ خوش‌بو تبدیل می‌شود. حقیقت وجودی تو نیز به صورت هشیاری در رگ‌های من ذهنی‌ات جاری است و تو باید با فضاگشایی درمقابل اتفاق این لحظه، همانیدگی‌ها را بیندازی و هشیاری‌ات را از آن‌ها بیرون بکشی تا من ذهنی بمیرد و تو از بوی عشق خوش‌بو شوی. برای این کار باید خالصانه و با ذهن خاموش فضا را باز کنی و با مرکز عدم در فضای زندگی بچری [یعنی از برکات فضای یکتایی تغذیه شوی] تا به هرچه دست می‌زنی بوی خوش شادی بی‌سبب، بی‌دردی و آرامش از آن ساطع شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو جانِ جان شده‌ای، ننگِ جان و تن چه کشی؟

چو کانِ زر شده‌ای، حبه‌یی چه اندوزی؟

ای انسان، با فضاگشایی و تسلیم تو در برابر اتفاق این لحظه، هشیاری ناظرِ عدم‌بین و سکوت‌شنو در تو باز شده و جانِ جان شده‌ای یعنی به اصل خود که بی‌نهایت و ابدیت خداست زنده شده و عقل، هدایت، قدرت و امنیت واقعی را که معدنِ زر هستند دریافت می‌کنی. پس چرا ننگِ کمک گرفتن از عقل من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را که به تو زندگی نمی‌دهند می‌پذیری؟ و چرا با وجود آن معدنِ زر، حبه‌ من‌ذهنی را در خودت نگه می‌داری؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

به سویِ مجلسِ خوبان بکش حریفان را

به خضر و چشمه‌ حیوان بکن قلاووزی

*قلاووزی: رهبری، راهنمایی

ای انسانی که فضا را باز کرده‌ای و هشیاری تیز حضور در تو مستقر شده و نیروی زندگی از تو مرتعش می‌شود، تو وظیفه داری با صبر و شکر، دوری از چیزهای آفل و تأثیرنگرفتن از من‌های ذهنی، فضای گشوده‌شده‌ درون را به سایر انسان‌ها نشان دهی و آن‌ها را به «مجلس خوبان» یعنی مجلس کسانی که به حضور زنده شده‌اند دعوت کنی. با راهنمایی تو، سایر من‌های ذهنی نیز به جاودانگی حضور و به چشمه‌ آب حیات که در این لحظه‌ ابدی جاری‌ست دسترسی خواهند یافت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

شراب لعل رسیده‌ست نیست انگوری

شکر نثار شد و نیست این شکر خوزی



*خوزی: منسوب به خوزستان

[برای انسانی که فضا را در برابر اتفاق این لحظه باز می‌کند] شراب لعل ایزدی از فضای یکتایی می‌رسد که با شرابی که از انگور همانیدگی‌هایی مثل تأیید و توجه مردم گرفته شده فرق دارد. شیرینی و شادی حاصل از این شراب نیز شیرینی مادی و شادی این جهانی نیست بلکه از طرف مرکز عدم و زندگی ست و وجود زنده‌شده به حضور را مست می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

هوا و حرص یکی آتشی است تو بازی

بپر، گزاف پر و بال را چه می‌سوزی

ای انسان، خواهش‌ها و حرص و طمعی که من ذهنی برای به‌دست آوردن همانیدگی‌ها دارد مثل آتش دردهاست که وجود تو را می‌سوزاند و چهار بعدت را فلج می‌کند. تو مانند عقابی و می‌توانی با فضاگشایی اطراف اتفاق این لحظه در آسمان حضور ببری و اوج بگیری و موتور خواستن من ذهنی و نیازهای روان‌شناختی‌اش را شناسایی کنی و با استفاده از برکات فضای گشوده‌شده مانع سوختن پروبال پروازت در آسمان یکتایی بشوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

خمش که خلق ندانند بانگ را ز صدا

تویی که دانی پیروزه را ز پیروزی

خاموش باش و آنصتوا را رعایت کن زیرا من‌های ذهنی ندای زندگی را که از فضای گشوده‌شده می‌آید از صدایی که انعکاس ذهنی پیام زندگی ست و منشأ آن همانیدگی‌ها هستند تشخیص نمی‌دهند. اما تو که فضا را باز کرده و از جنس زندگی شده‌ای و ندای زندگی را با گوش عدم می‌شنوی و گوش سر را به هیاهوی بیرونی بسته‌ای می‌توانی این دو را

تشخیص دهی. برای تو تشخیص سنگ فیروزه همانیدگی‌ها از پیروزی حاصل از عدم کردن مرکز و فضاگشایی آسان است و می‌دانی با بیدار شدن از خواب ذهن به صورت حضور ناظر و تحت تأثیر دردها قرار نگرفتن، به زندگی زنده خواهی شد.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: فرزانه

گوینده: فرزانه

منابع: برنامه ۹۱۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۵ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

شاد باش و فارغ و ایمن که من

آن کنم با تو که باران، با چمن

*فارغ: راحت و آسوده

*ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم

شادمان و آسوده خاطر باش، فضاگشایی کن و بدان که من با تو همان کاری را می‌کنم که باران با چمن می‌کند به عبارت دیگر باران خرد و لطافت فضای گشوده شده، می‌داند چگونه سبزه‌های (ابعاد مادی و معنوی مان) را سیراب و پربرکت کند؛ لزومی به اظهار نظر، دعا کردن و خواستن ما نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

من غم تو می‌خورم تو غم مخور

بر تو من مشفق ترم از صد پدر

از زبان زندگی می‌گوید: تو با من ذهنی‌ات غم و غصه خودت را نخور، من غم تو را می‌خورم و تو دیگر لازم نیست اندوهگین شوی چرا که من از صد پدر مهربان، انسان‌ها و چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، برای تو مهربان‌تر هستم تنها فضا را باز کن تا فضل و عنایاتم را دریافت کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴

هان و هان این راز را با کس مگو

گرچه از تو، شه کند بس جستجو

به هوش باش، مبادا این راز تبدیل شدن به هشیاری حضور و پیشرفت‌هایت را به کسی بگویی ولو این که شاه این جهانی و یا خود خدا از تو بسیار پرس‌وجو کند تنها فضا را باز کن زیرا که چگونگی تبدیل هشیاری و آن خاصیت آبادکنندگی فضل حق و کن‌فکان زندگی را نمی‌توان با ذهن فهمید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

چون پدر و مادر عقل است و روح

هر دو تویی، چون شوم ای دوست عاق؟

*عاق: نافرمان، سرکش با پدر و مادر

خداوندا وقتی فضا را باز می‌کنم و هشیاری روی هشیاری قائم می‌شود متوجه می‌شوم تو پدر و مادر من هستی همان هشیاری و ذهن که هر دوی آن‌ها در من تو هستی. تو آگاهی و عقل هدایتگر من بوده و من چگونه می‌توانم در برابر تو نافرمانی کنم؟! اگر به ذهن بروم، هر تصمیمی که براساس مقاومت و قضاوت من ذهنی و دید حاصل از همانیدگی‌ها بگیرم نسبت به صلاح دید تو، قضا و کن‌فکانت نافرمانی کرده‌ام.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خاصه کسی را که جهان را همه

ترک کند، فرد شود بی شقاق

*شقاق: چون و چرا، ستیزه



مخصوصاً کسی که توجه‌اش را از همهٔ جهان بردارد و دیگر با هیچ چیز و هیچ کس همانیده نشود، مرکزش را عدم کرده و بدون چون و چرای ذهنی، بدون استدلال و بی‌قیدوشرط فرم و اتفاق این لحظه را بپذیرد و یکتا شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۳۱۳

لاجرمش عشق کشد پیش‌کش

همچو محمد به سحرگه براق

*براق: نام مرکب حضرت رسول در شب معراج

وقتی پی‌درپی فضا را می‌گشاید خداوند به ناچار «براق» همان مرکب هشیاری آزادشده را در این لحظهٔ ابدی که سحرگاه است به او می‌بخشد؛ همان‌طور که حضرت رسول به معراج رفت و به عمق بی‌نهایت زندگی دست یافت او نیز به‌عنوان هشیاری، سوار هشیاری شده و به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشق صنع توأم در شکر و صبر

عاشق مصنوع کی باشم چو گبر؟

*صنع: آفرینش، آفریدن

*شکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.

*گبر: کافر

خداوندا، من عاشق آفریدگاری تو هستم و می‌خواهم فضا را باز کنم تا این لحظه تو از طریق من بیافرینی چراکه من با من ذهنی فقط درد می‌آفرینم و دیگران را به واکنش وامی‌دارم. برای باز شدن چشم عدمم شکر می‌کنم و صبر می‌کنم



تا نیروی شکوفایی زندگی، کن فکان، گل حضورم را باز کند با ذهن عجله‌ای نمی‌کنم و مثل من ذهنی عاشق فکرها و چیزهای ساخته‌شده نیستم و آن‌ها را در مرکز نمی‌گذارم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

عاشقِ صنَعِ خدا با فر بود

عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

هرکسی که عاشق «صنع» نیروی آفریدگاری خداست و با فضاگشایی اجازه می‌دهد که خداوند از طریق او ساختارهای نیک بیافریند، دارای فرّ و شکوه ایزدی است و «فضل حق» را وارد زندگی‌اش می‌کند. اما عاشق «مصنوع» کافر است چراکه او عاشق چیزهایی است که من ذهنی نشان داده و با آن‌ها هم‌هویت می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم

بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را

*نتان: نتوان

در راه معنوی برای وصل شدن به خدا، فقط باید صبر و شکر داشت، اما بدون فضاگشایی و مرکز عدم و بدون شمع روی خداوند، این دو راه را نمی‌توان دید؛ چراکه صبر و شکر تبدیل به یک چیز ذهنی می‌شوند. [رعایت قوانین زندگی مانند صبر، شکر و قانون جبران با فضای گشوده‌شده و مرکز عدم میسر می‌شود].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر



*کاهلی: تنبلی

هرکسی که به علت تنبلی، سستی و عدم رعایت قانون جبران، شکر و سپاس به جا نیاورد و صبر را پیشه خود نکرد و تن به تغییر و تبدیل هشیاری اش نداد، ناچار از روی نادانی راه جبر و ماندن در من ذهنی را پیش می گیرد زیرا جبر لایق اشخاص بی مایه، سست و تنبل است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری اش، در گور کرد

هرکس به جبر متوسل شود و مقاومت کند، خود را رنجور و بیمار کرده و دردهای ذهنی را خواهد کشید و سرانجام همان رنجوری و پریشانی حاصل از همانیدگی ها، سبب مرگ او در ذهن خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علت دروست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

*علت: بیماری

به علت این که چشم ما دچار بیماری من ذهنی شده است، پس باید این دیدِ ظاهری که بر حسب همانیدگی ها می بیند را در دیدِ دوست، دیدن از طریق فضای گشوده شده محو کنی و بر حسب همانیدگی ها نبینی.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

دید ما را دید او نِعْمَ الْعَوْضِ

یابی اندر دید او کل غَرَضِ

*نِعْمَ الْعَوْضِ: بهترین عوض.

اگر دید همانیده من ذهنی را با دید خدا عوض کنیم و به جایش دید او را به دست آوریم این بهترین معامله است؛ زیرا با فضاگشایی و دید خدایین همه غرض و مقصود از آمدن به این جهان را خواهی فهمید و به اهداف مادی و معنوی خود می‌رسی به شرطی که در راه زنده شدن به خدا با جدیت تلاش کنی و قانون جبران را در تمام جنبه‌های زندگی رعایت کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اَتَّقُوا

*اَتَّقُوا: بترسید، تقوا پیشه کنید.

اختیار و قدرت انتخاب برای کسی خوب است که فضا را باز کرده مالک خودش در فضای «اَتَّقُوا» یا پرهیز باشد، توجهش روی خودش باشد و به صورت حضور ناظر به جهان نگاه کند با چیزها همانیده نشود و اجازه ورود آنها را به مرکزش ندهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار

دور کن آلت، بینداز اختیار



*زینهار: بر حذر باش، کلمه تنبیه

اما اگر قدرت پرهیز و حفظ خود از همانیدگی‌ها و دردها را نداری مواظب و برحذر باش. این وسیله اختیار را دور بینداز. [و بگذار زندگی و انسانی چون مولانا برای تو چراغ هدایت روشن کنند تا انتخاب کنی، نه این که من ذهنی ات انتخاب کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۲

روزنِ جانم گشاده‌ست از صفا

می‌رسد بی‌واسطه نامه خدا

فضای درونم بر اثر صفا و نابی دل گشوده‌شده و پیغام و وحی الهی بی‌واسطه بدون این که از کسی چیزی طلب کنم به من می‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸

چیز دیگر ماند، اما گفتنش

با تو، روح‌القدس گوید بی‌منش

یک مطلب دیگری علاوه بر چیزهای ذهنی وجود دارد که باید به شما گفته شود اما گفتن آن با من نیست بلکه روح‌القدس یا جبرئیل به شما می‌گوید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

نی، تو گویی هم به گوش خویشان

نی من و، نی غیر من، ای هم تو من



البته جبرئیلی در کار نیست. ای کسی که در حقیقت من هستی، من و غیر من، آن راز را به تو نخواهیم گفت، بلکه تو خودت به گوش خودت می‌گویی. [وقتی مرکزت عدم می‌شود زندگی از درون با تو در ارتباط است. نداها و پیغام‌ها را از درون خودت حس می‌کنی من و تو یک هشپاری هستیم، در این حالت هشپاری از هشپاری آگاه بوده و تشخیص دهند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۰

همچو آن وقتی که خواب اندر روی

تو ز پیش خود، به پیش خود شوی

مثل زمانی که می‌خوابی هشپاری تو از من ذهنی جدا شده و از من ذهنی به پیش خود اصلی می‌رود. مثل این که هشپاری روی هشپاری منطبق شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱

گوش آنکس نوشد اسرارِ جلال

کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

*نوشد: مخفف نیوشد به معنی بشنود.

اسرار خدا را آن گوشی می‌شنود که مانند سوسن صد زبان دارد و سخن نمی‌گوید. انسانی که تسلیم شده و ذهنش را ساکت می‌کند، اسرار خدا را می‌شنود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۷۷

خوش بچر ای گاو عنبربخشِ نفسِ مطمئن

در چنین ساحلِ حلال است ار تو خوش‌پوزی کنی



* گاو عنبربخش: عنبرماهی؛ عنبر: ماده‌ای خوشبو

* نَفْسِ مَطْمَئِن: اشاره به آیه ۲۷ سوره فجر

ای انسانی که هشیاریات مستقل از جهان شده‌است، ناظر و منظور یکی بوده و از جنس خدا هستی، از فضای یکتایی هر غذا و برکتی را که می‌خواهی بخور؛ چراکه با مرکز عدم هرچیزی که می‌خوری تبدیل به عنبر، ساختارهای نیک می‌شود. در چنین ساحلی که از جنس غیب و زندگی ست هرچقدر فضا را بگشایی و از برکات فضای گشوده‌شده بخوری برایت حلال و گواراست.

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»

«ای روح آرامش یافته، راضی و مرضی به سوی پروردگارت بازگرد.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز گشدد به بی جهات

* بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

در این جهان با هر فکری که همانیده شدی به دنبالش رفتی تا از آن زندگی بگیری اما «از هر جهتی» که رفتی، به درد و «بلا» ختم شد چراکه خداوند می‌خواهد تو را با فضاگشایی به سمت «بی جهات»، مرکز عدم و هشیاری بی‌فرم، بکشد و از چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد جهت و زندگی نخواهی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

گفتی که خمش کنم نکردی

می خندد عشق بر ثبات

*ثبات: پایداری، پابرجا بودن

تو پس از کشیدن دردهای فراوان، قول دادی که فضا را باز کنی، مرکز را عدم کرده و ذهنت را خاموش نگه داری، دیگر از فکری به فکر دیگر نپری و به جهات مختلفی که ذهن به تو نشان می دهد نیروی، اما در این عهد و پیمان، ثابت قدم نبودی؛ اکنون خداوند به این قول و پایداری و ثبات تو می خندد.

با تشکر:

تنظیم کننده متن: فاطمه

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۱۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com